

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که اینجایی که متزاحمین ایدهما مضیق هستند و دیگری موسع مرحوم نائینی فرمودند که هم داخل در باب تزاحم است و هم قول به ترتب در فرضی است که ما شرطیت قدرت را از راه خود خطاب و اقتضای خود خطاب بدانیم. اما برخی دیگر از بزرگان در این متزاحمینی که ایدهما مضیق است و دیگری موسع اصلا از کبرای باب تزاحم خارج است و عنوان متزاحمین را ندارد تا چه برسد به این که ما بخواهیم در اینجا مساله ترتب را عنوان بکنیم. در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که بعد از دقت و تأمل روشن شد همانطوری که در واجبین مضیقین تزاحم وجود دارد به همان ملاک در واجب مضیق و در واجب موسع اینجا هم تزاحم وجود دارد نسبت به یک فرد از واجب موسع آن یک فرد با واجب مضیق تزاحم بینشان به وجود می آید و داخل در کبرای باب تزاحم می شود و این را توضیح دادیم.

فرمایش مرحوم نائینی:

در این تنبیه سوم دوتا مطلب باقی مانده است: یک مطلب این است که مرحوم نائینی آمدند فرمودند اگر ما شرطیت قدرت را از باب حکم عقل به قبح تکلیف عاجز بدانیم در اینجا که یک واجب ما مضیق است و دیگری موسع چون این مکلف قدرت بر اتیان طبیعت دارد اگر آمد آن فرد اول از طبیعت را که مزاحم با ازاله است انجام داد نیازی به بحث ترتب وجود ندارد ما برای این فرد اول کسی که داخل در مسجد شده دید مسجد نجس است نماز هم می خواهد بخواند این فرد از صلاة که مزاحم با ازاله است طبیعت صلاة بر این فرد انطباقش انطباق قهری است.

یعنی درست است که حالا قدرت ندارد اما غیر مقدور بودن سبب نمی شود که این فرد از فردیت این طبیعت خارج بشود انطباق طبیعت بر این فرد قهری است و هر جا انطباق قهری شد اجزاء عقلا در آنجا وجود دارد؛ لذا نائینی فرمودند که روی این مبنای مشهور که مشهور قدرت را شرط تکلیف می دانند از راه حکم عقل به قبح تکلیف عاجز در تزاحم بین واجب موسع و مضیق ما نیازی به امر ترتبی برای تصحیح این واجب موسع که مکلف انجام می دهد نداریم.

اما روی مبنای خودشان که از راه اقتضای خطاب ما شرطیت قدرت را اثبات کنیم فرمودند این فرد مأمور به نیست حالا که مأمور به نیست اگر بخواهد این فرد از صلاة بعنوان واجب صحیح باشد ما محتاج به امر هستیم و در نتیجه از راه امر ترتبی می توانیم این صلاة را تصحیح کنیم.

ملاحظه بفرمایید طبق این تفصیلی که مرحوم نائینی می دهند چون قبلا هم وقتی که بحث شرطیت قدرت را ما عرض کردیم این نظریه مرحوم نائینی را تقریبا هیچ کس نپذیرفته این که ما بگوییم شرطیت قدرت از راه اقتضا خود خطاب است این را کسی معتقد به او نشده است مشهور قایل هستند به این که شرطیت قدرت از راه حکم عقل است البته یک نظریه دیگری هم بود، نظریه امام (رض) و مرحوم آقای خوئی (قدس سره) که اینها می فرمودند اصلا قدرت شرطیت برای تکلیف ندارد مربوط به مقام امتثال است، حالا روی نظر مشهور مرحوم نائینی می فرماید در تزاحم بین واجب مضیق و موسع ما بگوییم نیازی به ترتب نداریم حالا می خواهیم ببینیم آیا این فرمایش درست است یا نه؟

نظر استاد محترم:

به نظر مي رسد در اینجا حالا يك نکته كه (حالا خود مرحوم نائيني هم قبلا در بعضي از كلماتشان بود اما در اینجا ظاهرا مورد غفلت واقع شده است) با آن نکته مساله حل مي شود و نتیجه مي گیریم كه حتي روي قول مشهور هم ما براي تصحيح اين فرد از صلاة نیاز به امر ترتبي داریم آن نکته چیست؟

آن نکته همین است كه امر به طبیعت صلاة تعلق پیدا کرده است صل این طبیعت دارای افرادی است مثلا از اول وقت تا آخر وقت مي شود بیست فرد مثلا این فرد اول از باب این كه مزاحم اهم به نام ازاله دارد مي شود غیر مقدور اما بقیه افراد مقدور است.

آمدند گفتند كه اگر تكلیف به يك طبیعت يعني به يك قدر جامع بین مقدور و غیر مقدور تعلق پیدا بکند اثبات کردند كه جامع بین مقدور و غیر مقدور چیست؟ مقدور است. دیروز عرض کردم حتي اگر يك طبیعتي 100 فرد داشته باشد 99 فرد از آنها غیر مقدور باشد يكي هم مقدور باشد از راه این كه جامع بین مقدور و غیر مقدور است مي شود متعلق برای تكلیف واقع بشود.

لذا تكلیف تعلق پیدا مي كند به طبیعت صلاة، نکته این است این فرد از صلاة مي گوئیم غیر مقدور است حالا كه غیر مقدور شد مي فرمایید؛ اما غیر مقدور بودن مانع از انطباق طبیعت بر این فرد نیست و لذا فرمودند الانطباق قهري همه حرفها همین جاست این كه شما مي فرمایید انطباق قهري و این فرد، فرد بعنوان مصداق برای طبیعت یا بعنوان مصداق برای مامور به ؟

این بعنوان مصداق برای طبیعت، عنوان فردیت دارد يعني این فرد اول وقت هم مصداق للصلاة؛ اما برای صلاة به عنوان طبیعت صلاه نه به قید صلاتي كه مامور به است. از مشهور هم كه سؤال بکنیم آنها مي گویند وقتی كه قدرت شرطیت دارد سبب مي شود كه این فرد دیگر بعنوان مصداق برای مامور به را نداشته باشد و این قاعده كه این بیشتر در كلمات مرحوم نائيني ما دیدیم الانطباق قهري و الاجزا عقلي این در کدام انطباق است ؟

آنجایی است كه به عنوان مامور به انطباق پیدا بکند بله اگر يك كلي يك طبیعت انطباق بر يك مصداق خارجی پیدا كرد به عنوان مامور به اینجا اجزا مي شود عقلي، عقل مي گوید مامور به را مكلف آورده در حالی كه حالایی كه این فرد از صلاة غیر مقدور است این فرد دیگر بعنوان مصداق مامور به نمی تواند باشد. هم روي قول مشهور هم روي قول خود شما مرحوم نائيني.

(علي أي حال این يك نکته ای بوده كه شاید در بیست درس گذشته از مرحوم نائینی) لذا ما هرچه دقت کردیم كه آیا این تفصیل درست است یا نه كه بگویم واجب موسع و مضیق بعد از این كه تراحم بین اینها را ما قبول کردیم امر ترتبی در صورتی مي آید كه ما نظریه نائینی در باب شرطیت قدرت را بپذیریم اما اگر نظریه مشهور كه مي گویند از باب حكم عقل به قبح تكلیف عاجز بپذیریم اینجا دیگر جا و مجالی برای ترتب نیست این تفصیل، تفصیل درستی نیست.

بیان مرحوم خوئی:

مطلب دوم همان مطلبی بود كه دیروز از قول مرحوم آقای خوئی نقل کردیم دیروز عرض کردیم كه ایشان در كتاب محاضرات تقریبا از كلامشان استفاده میشود آن قسمت اول را پذیرفتند. یعنی اگر شرطیت قدرت از راه حكم عقل به قبح تكلیف عاجز باشد پذیرفتند كه دیگر اینجا مجالی برای ترتب نیست. اما فرمودند این مبناي خود مرحوم نائینی كه بیابیم بگوئیم شرطیت قدرت اگر از راه اقتضای خود خطاب باشد اینجا نسبت به آن فرد اول از نماز ما امر ترتبی لازم داریم مرحوم آقای خوئی فرمودند این هذا صحیح اگر يك مبناي دیگر نائینی را به ضمیمه کنیم و آن مبنا این است كه تقابل بین اطلاق و تقید را تقابل عدم و ملكه بدانیم.

بیان استاد محترم:

(باز دیروز توضیح دادم تکرار مي كنم) اگر آمدیم گفتیم تقابل بین اطلاق و تقید تقابل عدم و ملكه هستند نتیجه این مي شود آنجایی كه تقید محال است اطلاق هم محال است چطور حالا پیاده كنیم در مانحن فیه؟ مي گوئیم يك واجب مهم داریم به نام صلاة، واجب موسع ما عنوانش صلاه است. آیا شارع از اول مي تواند این صلاة را مقید به این فرد غیر مقدور بکند، بگوید من در میان افراد نماز فقط همین فرد غیر مقدور را از شما مي خواهم نه تقید صلاة به فرد غیر مقدور محال است. چرا محال است؟

برای این که انبعاث حاصل نمی شود مولا می خواهد بعث کند بعث هم در جایی است که انبعاث حاصل بشود.

وقتی که مخاطب و مکلف می بیند این فرد غیر مقدور است انبعاث حاصل نمی شود حالا که تقید به این فرد غیر مقدور محال شد، چون نسبت بین تقید و اطلاق عدم و ملکه است «اذا استحال التقید استحال الاطلاق» می گوئیم اطلاق هم محال است. اطلاق محال است یعنی چه؟ یعنی اطلاق صلاة شامل این فرد از اول نمی شود.

این فرد غیر مقدور از اول از دایره اطلاق صلاه خارج است حالا که خارج شد پس از ناحیه امر به صلاه ما نمی توانیم این فرد را تصحیح کنیم اگر بخواهیم این فرد از صلاة را عبادیتش را تصحیح کنیم از چه راهی باید تصحیح کنیم؟ از راه امر ترتبی. بعد مرحوم آقای خوئی فرمودند ما این مبنا را قبول نداریم تقابل بین اطلاق و تقید تقابل تضاد است و این تضاد طوری است که اذا استحال التقید وجب الاطلاق و اطلاق می شود ضروری.

حالا عرضی که ما با ایشان در اینجا داریم این است که دیروز هم عرض کردیم اصلا مرحوم نائینی با این که خوب مرحوم نائینی این مبانی که دارند و مخصوص خودشان هم هست در هر جایی سعی می کنند تاثیر آن مبانی خودشان را تذکر بدهند.

يك مبنا در باب شرطیت قدرت ایشان احداث کرده در چند جا دارد از این مبنا استفاده می کند در اینجا نه در اجود التقریرات نه در کتاب فوائد الاصول اصلا مرحوم نائینی هیچ اشاره ای به این مبنا نکرده است که این نظریه ما روی مبنای اطلاق و تقید است روی مبنای است که ما بگوئیم تقابل بین اطلاق و تقید تقابل عدم و ملکه است این اولاً؛ که اگر واقعا این بود باید ایشان این را تذکر می دادند.

حالا ثانیاً حالا با قطع نظر از عبارت کتاب های اجود التقریرات و فوائد الاصول آیا در اینجا فرق می کند که ما تقابل را تقابل عدم و ملکه بدانیم یا تقابل را تقابل تضاد بدانیم؟ ما بعد از دقت زیاد در مطلب از کلام نائینی استفاده می کنیم که ایشان می خواهد بفرماید اگر ما آمدم شرطیت قدرت را از راه اقتضا خطاب دانستیم دیگر این خطاب شامل فرد غیر مقدور نمی شود می فرماید اگر گفتیم که هر خطابی خودش اقتضای این را دارد که متعلق مقدور باشد و الا انبعاث امکان ندارد. اگر انبعاث امکان نداشت بعث هم امکان ندارد.

می فرماید که ما اگر بر خلاف مشهور آمدم شرطیت قدرت را از راه اقتضای خطاب دانستیم اطلاق این خطاب دیگر شامل فرد غیر مقدور نمی شود دیگر کاری ندارند به این که آیا تقید به غیر مقدور ممکن است یا ممکن نیست آیا تقابل بین اینها تقابل تضاد یا تقابل عدم و ملکه است اصلا فرقی نمی کند در مساله آنچه که ایشان ادعا می کند يك امر فوق این نزاع است می فرماید بنا بر این که شرطیت قدرت از باب اقتضای خود خطاب باشد اطلاق این خطاب دیگر از اول شامل این فرد غیر مقدور نمی شود چرا؟ چون نسبت به این غیر مقدور انبعاث امکان ندارد حالا می خواهد تقابل، تقابل تضاد باشد عدم و ملکه باشد اساساً ایشان در بحثشان نمی آیند از راه عدم امکان تقید به يك فرد غیر مقدور وارد بشوند؛ بگویند آقا خود این خطاب تقیدش خود خطاب مهم صلاة موسع واجب موسع تقیدش به این فرد غیر مقدور محال است تا شما بپایید بفرمایید خوب اگر تقید محال شد روی مبنای خودتان که تقابل، تقابل عدم و ملکه است ملکه را چه گرفتید در اینجا؟ تقید، عدم ملکه چیست؟ اطلاق اینها را خلط نکنید يك وقت.

اگر تقید به فرد غیر مقدور محال شد بگوئیم خوب «اذا استحال التقید استحال الاطلاق» اطلاقش هم می شود محال بعد بپایید بگوئید ما مبنا را مثلاً قبول نداریم تقابل بین اینها تقابل تضاد است اصلاً ارتباط به این بحث ندارد آنچه که ایشان می فرماید این است که اگر ما شرطیت قدرت را از باب اقتضای خود خطاب دانستیم دیگر خطاب از اول شامل این فرد غیر مقدور نمی شود اعم از این که تقید به این غیر مقدور ممکن باشد یا ممکن نباشد کاری اصلاً به این ندارند ایشان می فرمایند از اول این خطاب شامل این فرد نمی شود حالا که شامل این فرد نشد این فرد اگر امر نداشت مساله ملاک و محبوبیت ذاتی را هم بگذاریم کنار اگر بخواهد این فرد بعنوان عبادی تصحیح بشود ما راهی نداریم جز این که از راه امر ترتبی وارد بشویم.

نتیجه گیری:

ما نتیجه که گرفتیم این شد هم تفصیل مرحوم نائینی به نظر ما محل مناقشه بود و این هم بیانی که مرحوم آقای خوئی فرمودند محل مناقشه است نتیجه این شد واجب مضیق و موسع داخل در تراحم است امر ترتبی هم نسبت به موسع جریان دارد ولو این که ما مبنای مشهور را قایل بشویم و بگوییم شرطیت قدرت از باب حکم عقل است.